

فرقه هایی با باورهای شگفت

این متن هم بخشی از درس کلاس ملل و نحل بنده است ...



جعفریان، رسول - این متن هم بخشی از درس کلاس ملل و نحل بنده است که ضمن آن نگاهی به یک رساله نسبتاً قدیمی در باره فرق اسلامی انداخته ام. این رساله از جهاتی شگفت و متفاوت با متون دیگر در این زمینه است. طبعاً نوشته حاضر بیشتر برای دانشجویان نوشته شده و از این که وقت دیگران با خواندن آن تلف شود عذرخواهم.

در باره رساله معرفت مذاهب

رساله معرفت المذاهب یکی از رساله های قابل توجه در شناخت فرقه ها و مذاهب هاست که نسخی از آن در لندن و ایران وجود دارد. این رساله در سال 1335 توسط مرحوم علی اصغر حکمت در ضمیمه شماره اول از سال چهارم نشریه دانشکده ادبیات منتشر شد. ایشان در مقدمه نوشته اند که در لندن، در کتابخانه دفتر هندوستان، چهار نسخه از این کتاب را یافته اند و بر اساس آن این متن را فراهم آورده اند.

همانجا شماره نسخه ها را نیز قید کرده اند، اما در تصحیح، ظاهراً یک متن را از مجموع آنها فراهم آورده اند، و تنها در یک مورد، مطلبی را از یکی از نسخ که کاملاً متفاوت بوده در پاورقی یاد کرده اند.

دو نسخه از آن چهار نسخه تاریخی بوده، یکی به سال 1044 و دیگری 1137. مؤلف [کاتب؟] آن هم شخصی به نام محمود یا محمد طاهر غزالی است که خود را مدرس مدرسه جلالی خوانده است. همچنان این شک هست که آیا وی کاتب است یا مؤلف و یا حتی مترجم؛ زیرا تفاوت نسخه ها در موارد اندک، نشان از ترجمه از متن دیگری دارد. اگر این نباشد، تحریرها تا حدی متفاوت است.

اخیراً نسخه ای از این اثر در سایت گالیکا یافت شد و ضمن مقابله با نسخه چاپی معلوم شد که تفاوت های کلی با آن متن دارد.

متأسفانه به دلیل این که مرحوم حکمت نسخه بدلهای آن چهار نسخه را نیاورده و اساساً یک متنی تلفیقی از آنها بدست داده، روشن نیست که نسخه ها چگونه تفاوت هایی با هم داشته است. آنچه هست، میان نسخه حاضر و نسخه چاپی تفاوت های قابل ملاحظه هست که یکی از هدف های ما برای تایپ دوباره این متن در اینجا است.

یک نسخه دیگر از این رساله با شرح و بسط به شماره 251 در مجموعه خطی دانشکده حقوق [فریم 144 - 159] است که تفاوت هایی به خصوص در مقدمه با نسخه های چاپی و خطی گالیکا دارد. بخش اولیه که نگاهی به باورهای ده گانه اهل سنت دارد، با شرح و بسط آمده است. در این نسخه نیز اغلاط املائی فراوان است.

در اینجا با این هدف که متن حاضر هم بتواند نسخه پنجمی برای آن چهار نسخه باشد، اساساً همان نسخه گالیکا گذاشته و صرفاً اگر نکته ای در نسخه ما نامفهوم بوده، یا کلمه یا کلماتی به قطعیت از آن سقط شده بوده، از متن چاپی کمک گرفته شده و عبارت تکمیل شده است. این اضافات در گروه آمده است. ضمن این که تأکید می کنم که این رساله همچنان نیازمند یک تصحیح انتقادی مبسوط است.

اما اهمیت این رساله در این است که باورهای شگفتی را به گروه ها و فرقه ها نسبت می دهد که جالب توجه است. در این زمینه، برخی از نامها نیز غیر عادی و ناشناخته است.

البته این احتمال وجود دارد که بتوان بسیاری را در کتابهایی چون مقالات الاسلامیین یا آثار دیگر یافت، اما در اینجا به مناسبت درس ملل و نحل که این ترم دارم، برخی از نکات را یادآور می شوم.

اولاً به طور کلی باید گفت که این قبیل آثار، با عنایت به این که به قول خودشان از 73 فرقه، فقط یکی درست و 72 فرقه باقی مانده باطل هستند، تلاش می کنند تا عجایب و غرایبی را به بقیه فرقه ها نسبت دهند. بنابراین در این رساله، علاوه بر شیعه به بسیاری از گروه های دیگر نیز مطالبی نسبت داده شده که باید مورد بررسی قرار گیرد. به طور کلی خاستگاه این اثر نه معتزلی، نه اشعری، نه حنبلی، نه جهمی، نه مرجئی و نه شیعی است، بلکه نوعی باور کلی سنی است که شاید قرابتی با اندیشه های ماتریدی داشته باشد. نویسنده حنفی است و نه تنها از نظر فقهی که از نظر کلامی، خود را پیرو ابوحنیفه دانسته و دست کم دو بار از رساله الفقه الاکبر یاد کرده و مطالبی آورده است. در آخر هم مطلبی از ابوالقاسم رازی نقل کرده که تکمله ای است در بیان برقی از فرق دیگر که عجالتاً نشناختم.

در این میان، برخی از آنچه به عنوان آراء مذاهب گزارش شده، مطالب قابل توجه و شگفتی است و نشان می دهد که در

مجموع، تنوعی شگفتی در میان مذاهب اسلامی بوده است. برخی از مسائل معرفتی است، برخی کلامی اعم از قرآن و نبوت و ... شماری هم مباحث فقهی است. علی‌الرسم، ابتدا مذهب اهل سنت را با ده ویژگی که آنها هم شامل مسائل تاریخی و کلامی و فقهی می‌شود، از باقی مذاهب متمایز کرده و سپس به بیان دیدگاه‌های دیگر پرداخته است. در ادامه، باز گهگاه به تطبیق آنچه دیگران دارند با آراء اهل سنت پرداخته است.

در میان همه این مسائل، مباحث مربوط به خدا و صفات خدا از برجستگی خاصی برخوردار است. همین طور بحث جبر و اختیار. اما در مبحث فقهی به جز آن چه مربوط به نماز می‌شود، شاید مهم‌ترین نکته که در این مختصر چندین بار تکرار شده بحث اطاعت از پادشاهان، عدم خروج و بغی بر آنها، نماز خواندن پشت سر فاسق و فاجر از آنها، عدم درنگ در بیعت با آنان و مسائلی از این دست است که با صراحت خاصی در این رساله به آنها پرداخته شده است.

در باره مباحث معرفتی نیز در جاهای مختلف نکات جالبی طرح شده است. یک مسأله در باره برابری علم و عقل است و این که آیا اینها برابرند یا عقل برتر است. نکته دیگر در باره برابری علم میان مسلمانان و اهل کتاب است، که کدام یک بیشتر است. نکته دیگر در باره فرقه فکریه است که از همه شگفت‌تر است. بنابه آنچه در این رساله آمده این فرقه بر این باورند که: «فکر به از عبادت است و هر کرا علم زیادت شود، عبادت ازو ساقط گردد بر آن مقدار، و واجب شود مر او را بر خلق مایحتاج او، پس او شریک باشد در مالهای مردمان [و] هر که بازدارد او را به آن چیز، او ظالم باشد». این نکته هم که فرقه ای بر این باور است که ایمان عبارت از علم است جالب است، چون آنچه قبلاً بود، این بود که ایمان، به زبان یا دل است یا آن که به این دو و عمل و نیت است، اما عبارت بودن آن از علم جالب است و مقصود آن است که اگر کسی دین را نشانسد، ایمان ندارد. این هم که فرقه ای به نام «غیریه» بگویم رسول حکیم بود نه پیامبر، نکته عجیبی است.

نکاتی نیز در باره قرآن مطرح شده که شگفت می‌نماید. بحث از حادث و قدیم بودن قرآن که مدتها به صورت یک مسأله مهم بود در اینجا انعکاس گسترده دارد. اما جدای از آن باوری مانند این که «و آنچه در مُصحفهاست، حکایت قرآن است جز قرآن» یا این که «دهم لفظیه گویند: لفظ و ملفوظ هر دو یکی است، یعنی قرآن، سخن خواننده نه سخن خدای است، و ما میگوییم لفظ و ملفوظ قرآن از خدای تعالی است» از این دست مطالب شگفت است. می‌دانیم که در قرن نوزدهم این بحث مطرح شد که محتوای قرآن از سوی خداست اما الفاظ آن نه. برخی از روشنفکران مذهبی معاصر نیز مشابه این دیدگاه را مطرح کرده‌اند. آنچه در باره شیعه گفته، مانند بقیه فرقه‌ها، خیلی به اجمال و آمیخته به درست و نادرست است. این که شیعیان نماز جماعت را سنت نمی‌دانند، درست نمی‌نماید، اما این که به هر حال، شیعه نسبت به صحابه منتقد است، درست اما همه آنان با بکار بردن الفاظ تند در باره آنان موافق نیستند. طبعاً شیعیان، فاطمه را برتر و فاضل‌تر از عائشه می‌دانند و در این باره روایات فراوانی در مآخذ اهل سنت هست و حاکم نیشابوری هم رساله ای در این باره دارد. بحث طلاق و تراویح درست عنوان شده ولی جالب است که می‌گوید شیعیان اجازه نمی‌دهند خطیبان لباس سیاه بپوشند که علی‌القاعده باید مربوط به زمان عباسیان باشد. در باره غروب و مغرب هم تفاوت درستی را اشاره کرده مربوط به افطار کردن و خواندن مغرب با اندکی تأخیر در مقایسه با اهل سنت است. در قسمتی که به اختلاف آراء میان شیعیان اشاره کرده، بیشتر از غالیان یاد کرده که نمونه آن بحث ابر و رعد و برق است. در باره امامیه گفته است: «هفتم امامیه زمین را خالی ندانند از امامی که غیب داند، و نماز نگزارند پس امام فاجر و گویند که خلیفه روا نیست جز بنی هاشم». در باره غیب البته باید گفت که آن را منحصر به خداوند می‌دانند مگر آن که مطلب خاصی به آنان گفته شده باشد. در باره فرقه متربصیه از شیعه که معلوم نیست این کلمه از کجا آمده گفته است: «خروج کردن یعنی عاصی شدن و به جنگ پیش آمدن بر پادشاهان مسلمانان روا دارند و حرام ندانند».

باوری هم که به شمراخیه نسبت داده شده و ظاهراً اگرچه نام این فرقه و برخی از معتقدات وی هست، اشاره ای به این مطلب نشده، شگفت است. البته عبارت هم قدری نارساست، اما در هر حال مفهوم است: «دوازدهم شمراخیه، گویند زنان چون ریاحین‌اند، همچنانک بوی ریاحین مباحند، و [برای] مردان بوی ریاحین بی‌ملک مباحست، روی زنان نیز بر مردان مباح است. همین عبارت در نسخه چاپی این رساله چنین آمده است: گویند: زنان همچون ریاحین‌اند یعنی بوی ریحان بی‌ملک مباح است، پس هر زنی که هست بی‌نکاح مباح است و روی زنان بیگانه دیدن بی‌نکاح مباح است. نثر فارسی کتاب، نوعی پارسی هند و ماوراءالنهر قرنهای هشتم تا دهم است و گهگاه نکات املائی متفاوت در آن دیده می‌شود. در این رساله همه «زیرا چه» به جای «زیرا که» به کار برده شده است.

همان طور که اشاره کردم، این رساله، قدری متفاوت با کتابهای رایج در باب فرق و مذاهب است و نمی‌توان آن را زیاد جدی گرفت. این به این معناست که باید به صورت تطبیقی، تمامی اسامی فرقه‌ها و نیز باورهای ارائه شده در این رساله، با متون اصیل سنجیده شود.

تردید ندارم که با جستجو در متون مربوط به ملل و نحل، گاه می‌توان نکات مهمی را یافت که در مجموع به کار شناخت بهتر تاریخ تفکر در دنیای اسلام می‌آید. در اینجا مقصود بیشتر از این زاویه است که این نکات دریچه‌ای باشد برای نگاه به آینده روش‌تر.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المحمود الطاهر المعبود الباطن والظاهر والصلوة علی رسوله الكامل والماهر و آله الی انتهاء الاجسام و الجواهر. می‌گوید بنده ضعیف امیدوار به رحمت متعالی محمد طاهر غزالی عُرِف بنظام، [مدرس] مدرسه جلالی - احسن الله الیه و غفر له ولوالدیه - که إله دانا و پادشاه توانا - تضاعفت آلاؤه وترادفت نعمائوه - چنین می‌فرماید: وَاِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ؛ یعنی این راه که من شما را نموده‌ام و در رفتن این شارع فرمان فرموده‌ام، راهی راست

است. این راه گیرید و برین راه روید، و [در] راههای دیگر چون کیشهای مختلفه و ملت‌های باطله مشوید که شما را پراکنده از دین رحمانی و دور افکند از راه راست مسلمانی.

و سید انام - علیه الصلوة والسلام - بدین جمله باز نماید: **ستفترق امتی علی ثلاثة وسبعین فرقة، اثنان و سبعون، منها هالكة و واحدة منها ناجية.** و فی روایه: **كلهم في النار الا السواد الاعظم**، یعنی زمانه ای آید که امتان من هفتاد و سه گروه شوند، هفتاد و دو از آن در دوزخ روند، و یکی در بهشت که آن اهل ست و جماعت‌اند که مشغول عبادت و طاعت‌اند.

حاصل آنچه مرا در نظر آمده بود، از حکم‌های این هفتاد و سه گروه در هفت فصل آوردم، و این رساله را که در مذهب‌ها شناخته میشود، **[معرفة المذاهب]** نام کردم که این کتاب را بخواند، اختلافی که در مذهب‌هاست بداند، از راههای کثر بیزار شود، و بر راه راست استوار شود، بمشیة الله تعالی.

فصل اول

در بیان ست و جماعت و آنچه بدان تعلق دارد چون ایمان و اسلام و توحید و اعتقاد و شریعت و مذهب و اجتهاد و ملت و دین.

عبدالله بن عباس گفت - رضه - که ست و جماعت ده چیز است، هر که این ده چیز را بجای آرد ستی باشد: یکی فاضل داشتن دو پیر یعنی ابوبکر و عمر (رضه عنهما). دوم بزرگ داشتن دو داماد یعنی عثمان و علی (رضه عنهما). سیوم بزرگ داشتن دو قبله، یعنی بیت المقدس که قبله جمله انبیاست علیهم [السلام]، و کعبه که قبله پیغمبر ماست محمد (ع م). چهارم روا داشتن مسح بر موزه.

پنجم باز بودن از دو گواهی دادن، یعنی نه بر کسی گواهی دادن که حقیقت بهشتی است و نه بر کسی گواهی دادن که حقیقت دوزخی است.

ششم پشت دو امام نماز گزاردن، یعنی صالح و فاسق.

هفتم هر دو به تقدیر خدای تعالی شناختن یعنی نیکی و بدی.

هشتم بر دو جنازه نماز گزاردن یعنی مطیع و عاصی.

نهم هر دو فرض گزاردن، یعنی نماز و زکوت.

دهم فرمان برداری کردن دو امیر را، یعنی سلطان عادل و سلطان ظالم.

اما هر که بگردد بخدای تعالی و به فریشتگان و به کتابها و به رسولان و روز قیامت، او مؤمن باشد؛ زیرا چه [= که] معنی ایمان، گرویدن است، و هر که گردن نهد فرمانهای خدای را، یعنی گواهی دهد که نیست سزاء پرستن جز خدای تعالی، و محمد بنده اوست، و رسول او و نماز بر پای دارد و زکوت مال بدهد و روزهای ماه رمضان بدارد، و حج خانه کعبه اگر بتواند بجای آرد، او مسلمانی باشد، زیرا چه [که] معنی اسلام گردن نهادن است.

بعضی گفته‌اند که میان ایمان و اسلام فرق نیست، هر که مؤمن [است، او] مسلمان است و هر که مسلمان است، مؤمن است.

و بعضی گفته‌اند که فرق هست، زیرا چه [که] رسول (ع م) معنی ایمان دیگر گفت و معنی اسلام دیگر؛ چنانچه بیان کردیم.

و هر که خدای را یکی گوید او موحد باشد، زیرا چه معنی توحید خدای را یکی گفتن است. و هر که دل و جان بر یکی گره بندد، یعنی متفق کند بر چیزی، او معتقد باشد، زیرا چه [که] معنی اعتقاد گره بستن است، اما شریعت راهی است پیدا به راستی، و هر پیغمبری را کاری و شریعتی است؛ و مذهب [روش و رفتار کسی را گویند در کار و در شریعت مذهب] مجتهدان را باشد چون ابوحنیفه - رحمة الله علیه - [کوفی و شافعی و مالک و امثال ایشان]. و صاحب مذهبان، آن را گویند که بر سیرت خلفاء راشدین و بر شریعت رسول باشد.

روا نیست که صاحب مذهب به صاحب مذهب دیگر اقتدا کند همچنانک صاحب شریعت به صاحب دیگر. و شریعتی که اگر در شریعت دیگر یافته شود و یا حکم مذهبی در مذهب دیگر باشد، آن را اتفاقی خوانند [در حاشیه]. [مقصود از «اتفاقی»، «اجماعی» است]

و هر که بکوشد به صواب جستن در حکمی که بر صلاح و فساد آن واقف است، او مجتهد باشد، زیرا چه معنی اجتهاد کوشیدن است.

و «ملت» جمع شده را گویند بر چیزی، خواه بر حق باشند و خواه بر باطل.

و فرقه را همین معنی است.

و هر که در کیش اسلام ثابت شود، او مسلم و دین‌دار باشد.

اما امام اعظم ابوحنیفه کوفی - رحمة الله علیه - در **فقه الاکبر** آورده است که چون این چهار چیز جمع شود، دین گردد: توحید و معرفت و ایمان و اسلام.

بیان کردن ست و جماعت که حق است، این بود.

اما آن هفتاد و دو گروه که بر باطلند در اصل شش گروه‌اند:

رافضیه، خارجیة، جبریه، قدریة، جهمیه، مرجیه.

و هر گروهی ازین شش، دوازده گروه شده‌اند. چون شش را در دوازده ضرب کنی، هفتاد و دو گروه باشد، چنانکه بیان کرده شود.

فصل دوم در بیان دوازده گروه رافضیه

بدین اسامی علویه، ایدیّه [ابتریه]، شیعیّه، إسحاقیه، زیدیّه، عبّاسیه، امامیه، ناوسیّه، متّناسیخیه، لاعنیه، راجعیه، مُترَبّصیه. اما در آنچه هر دوازده گروه را اتفاق است، این است که [نماز بـ] شاید نماز با: جماعت را سنت ندانند، و مسح موزه روا ندارند، و ابوبکر و عمر و عثمان (رضه) ل... کنند، و از یاران پیغمبر بیزار شود، مگر از علی (رضه)، و گمان برند که فاطمه فاضل تر از عایشه است (رضه) و گویند که بیغمبر (عه م = علیه السلام) بنفس خویش در رسالت نتواند ایستاد مگر بیاری غیر خود، و بر طلحه و زبیر نام بد نهند، و ایشان را مجتهد ندانند، و نومید باشند از رحمت خدای، و اقامت نماز تراویح را ستّ نشناسند، و اگر کسی سه طلاق به یک لفظ گوید، هر سه را واقع ندانند تا بر سه بار نگویند، و آن یکان یکان گفتن است، و دست راست بر دست چپ ننهادن در نماز، و خطیبان را لباس سیاه پوشیده [کذا]. احتمالا: نیوشیده. در چایی: و خطیبان را در پوشیدن لباس سیاه منع کنند، و تعجیل در افطار، و تعجیل گزاردن نماز شام بر نور که آفتاب فرو شود سنت ندانند، و در آن تأخیر کنند تا آنگاه که ستارگان روشن نماید.

و در آنچه اختلاف است، این است:

اول، علویه، علی را نبی گویند.

دوم ایدیّه [ابتریه] علی را شریک گویند در نبوت.

سیوم شیعیه هر که علی را از دیگر صحابه دوستی [فاضل تر] ندارد، او را کافر گویند.

چهارم اسحاقیه، زمین را هیچ وقتی از بیغمبر خالی ندانند، یعنی نگویند که نبوت ختم شده است.

پنجم زیدیّه جز اولاد علی را دیگر در نماز امام ندانند.

ششم عباسیه، جز عباس عبدالمطلب را امام ندانند [و فرزندان او را در نماز امام و پادشاه بدانند].

هفتم امامیه زمین را خالی ندانند از امامی که غیب داند، و نماز نگزارند پس امام فاجر و گویند که خلیفه روا نیست جز بنی هاشم.

هشتم ناوسیّه هر که خود را بر دیگری فاضل داند، او را کافر گویند.

نهم متّناسیخیه گویند که چون جان از کالبدی بیرون آید رواست که در کالبد دیگر رود. دهم لاعنیه، معاویه را [و] طلحه و زبیر و عایشه را (رضه) ل.... کنند.

یازدهم راجعیه گویند که علی باز به دنیا خواهد آمد پیش از قیامت، و امروز در ابر است. و رد از تک پای اسب اوست، و برق و درخشش آتش سُبّهای اسب اوست.

دوازدهم مترَبّصیه، خروج کردن یعنی عاصی شدن و به جنگ پیش آمدن بر پادشاهان مسلمانان روا دارند [و حرام ندانند].

فصل سیوم در بیان دوازده گروه خارجیّه

برین اسامی ازرقیه، اباحیه [اباضیه]، ثعلبیه، حازمیه [چایی: حازمیه]، حلفیه، کورویه [کوزیه]، کنزیه، مُعتزلیّه، مِمُونیه، مُحکمیه، اخنسیّه، شمراخیه.

اما در آنچه هر دوازده را اتفاق است این است که: جماعت را حق ندانند، و اهل قبله را به گناه کافر گویند، و بر پادشاه ظالم خروج کنند، یعنی عاصی شوند. و گویند که علی بر حق نبود که بر معاویه خروج کرد. [در چایی: و گویند که علی و پسران او بر حق بودند در امامت که بر کسان معاویه خروج کردند].

و در آنچه اختلاف است این است:

اول ازرقیه گویند: مؤمن در خواب هیچ نیکویی نبیند، زیرا چه [= زیرا که]، وحی منقطع شده است.

دوم اباحیه [چایی: اباضیه] گویند که، ایمان قول است و عمل است، و نیت است و ستّ است.

سیوم ثعلبیه گویند که، کارهای ما بخواست خدای است نه به قضا و تقدیر او! [در چایی: گویند که کارها به خواست خدا نیست یعنی به قضا و تقدیر او].

چهارم حازمیه گویند: ایمان فرض مجهول است، یعنی فرضیت او ما را شناخته نشده است.

پنجم خلفیه گویند: ترک آورده غزات، کافر است.

ششم کورویه [کوزیه]: غلو کنند در طهارت و سخت بمانند اندام را در شستن.

هفتم کنزیه: مالها را در گنج نهند و زکوت ندهند، یعنی زکوت را فریضه ندانند.

هشتم معتزلیه: بیزارند از هر دو حکم، و نگویند که بدی و نیکی از تقدیر خداست، زیرا چه [= که لازم آید که] آن را ظلم دانند؛ و نگویند که از تقدیر او نیست، زیرا چه آن را عجز دانند و نماز نگزارند پس بدّ مردم [و بر مرده نماز نگذارند]. و گویند که ایمان کسب بنده است و مخلوق نیست و قرآن محدث است، و آنچه در مُصحفهاست، حکایت قرآن است جز قرآن. و فعلهای بندهگان مخلوق است، و مردهگانرا از صدقه و دعاء زندهگان هیچ منفعتی نیست، و مر هیچ کس را ولایت شفاعت نه، و معراج تا بیت المقدس بیش نبود، و کتاب و حساب و میزان نیست، و گذشتن بر صراط حضور بیش نه، و مسلمان فاسق میان بهشت و دوزخ بماند، و فریشتگان فاضلتر از مؤمناناند، و عقل کافران و مسلمانان برابرست، و دیدار خدای تعالی کس نخواهد دیدن، و کرامت اولیا حق نیست [و خدای تعالی آفریدگار آنگاه شد که بیافرید و روزی دهنده آنگاه شد که روزی داد] پیش از [این] خالق و رازق نبود. خدای قادر به ذات خود است نه بعلم و قدرت، یعنی خدای را صفات نیست، و آنچه در عدم است که هنوز در وجود نیامد است، شیء است، یعنی جواهر در عدم جواهر بود. و روا باشد که اهل بهشت بمیرند، و بخسبند و مست [میت] شوند، و دیگر، آن که کشته شود به اجل خویش نمرده باشد، و علامت قیامت منکرند، چون بیرون آمدن دجال و یأجوج و

مأجوج، [و مطلقه ثلاثه را بی آنکه حلاله کنند عقد جائز دارند] و گویند که عقل فاضلتر است از علم، و بعضی گویند هر دو برابرست. و پیغمبر در شب معراج سخن خدای به حقیقت بی‌واسطه نشیند، و عرش عبارت از بلندی است، و کرسی از علم، و حجابها از منع دیدار، و لوح از جمله حکمها و قلم [عبارت] از تقدیر و پیغامبر بیش از آن پیغمبر نبود، بعد از آن شد، و پس از مردن نبی نیست، و پیش از وحی نه مؤمن بود و نه کافر، و انبیا و اولیا از زلت معصومند، و حرام، رزق نیست، و مثل این بسیار است که می گویند بر خلاف سنت و جماعت.

نهم میمونیه گویند که، ایمان به غیب باطل است.

دهم محکمیه گویند که، خدای را بر مخلوق حکمی نیست.

یازدهم اخنسیه گویند: هر که مُرد عمل او بدو نرسد، یعنی جزاء عمل که کرده است، نیابد. [در چایی: گویند هر که بمیرد عمل او بدو رسد یعنی جز عمل که کرده است نیابد]. [!]

دوازدهم شمراخیه، گویند زنان چون ریاحین اند، همچنانک بوی ریاحین مباحند، و [برای] مردان بوی ریاحین بی‌ملک مباحست، روی زنان نیز بر مردان مباح است. [در چایی: گویند: زنان همچون ریاحین اند یعنی بوی ریحان بی ملک مباح است، پس هر زنی که هست بی نکاح مباح است و روی زنان بیگانه دیدن بی نکاح مباح است].

فصل چهارم در بیان دوازده گروه جبریه

بدین اسامی: مضطربه، افعالیه، معیه، مرفوعیه [مرفوضیه]، نجاریه، متحلیه [متمنیه]، کسبیه، سابقیه، حبیبیه، خوفیه، فکریه، حبسیه.

اول مضطربه گویند: خیر و شر خدای راست، ما را در آن فعلی نیست.

دوم افعالیه گویند که مر خلق را فعلی هست ولکن قدوّرت [قدرت] نیست.

سیوم معیه گویند: خلق را قدرت است ولکن با فعلی، یعنی فعلی و قدرت هر دو مر بنده راست.

چهارم مرفوعیه [مرفوضیه] گویند آنچه نیست شده است [چایی: گویند آنچه شدنی است شده است]، یعنی این ساعت از کسی چیزی پیدا نمی‌آید.

پنجم نجاریه گویند که خدای تعالی خلق را آفرید بر علم نه بر معلوم، و عذاب کند خلق را بر فعلهای خویش نه بر فعلهای ایشان.

ششم متحلیه [متمنیه] گویند که خیر آنست که ساکن شود نفس بر آن.

هفتم کسبیه گویند که ثواب و عقاب زیادت نشود بعمل نیک و بد.

هشتم سابقیه گویند که سعادت و شقاوت بیش ازین نبشته شده است، طاعت سود ندارد، و گناه زیان ندارد.

نهم حبیبیه گویند که دوست عذاب نکند مر دوست را، و خدای تو دوست باشد.

دهم خوفیه گویند دوست ترسانند دوست را.

یازدهم فکریه گویند: فکر به از عبادت است و هر کرا علم زیادت شود، عبادت ازو ساقط گردد بر آن مقدار، و واجب شود مر او را بر خلق مایحتاج او، پس او شریک باشد در مالهای مردمان [و] هر که بازدارد او را به آن چیز، او ظالم باشد.

دوازدهم حبسیه گویند قسمت نیست در مالها، یعنی میراث نیست.

و بعضی ازین دوازده گروه گویند توفیق بیش از فعل است.

فصل پنجم در بیان دوازده گروه قدریه

بدین اسامی: احمديه [احدیه]، ثنویه، کسلیه، شیطانیه، شریکیه، وهمیه، رویدیه، ناکثیه، متبریه، قاسطیه، نظامیه، منزلیه.

در آنچه دوازده را اتفاق است این است: روا باشد چیزی که نزدیک [خدا] کفر است، نزدیک [خلق] ایمان باشد. و نماز جنازه را واجب ندانند و نگزارند، و تقدیر نیکی و بدی را از خدای ندانند، از خود دانند و گویند توفیق بعد از فعل است که جبریه پیش از فعل می گویند، و در مذهب سنت و جماعت توفیق و فعل هر دو برابرند، چنانچه در فقه اکبر مذکور است. و گمان برند که معراج در خواب بود. و گویند ما نمی‌دانیم که مؤمنیم نزدیک خدای یا کافر. و میثاق را منکرند، یعنی روز الست را. و در آنچه اختلاف [دارند]

اول احمديه [احدیه]: گویند به فرض اقرار می کنند، و سنت را انکار میدارند. [در چایی: گویند: ما را بر فرض از نبوت پیغامبر اقرار هست و قبول می کنیم اما بر سنت های او کاری و گذری نیست و ندانیم].

دوم ثنویه گویند که، نیکی از یزدان است و بدی از اهرمن.

سیوم الکسائیه [یا: کسلیه. در چایی: کیسانیه!] است گویند نمی‌دانیم که افعال ما مخلوق است یا نه.

چهارم شیطانیه گویند خدای شیطان را نیافریده است، یعنی شیطان را وجود نیست.

پنجم شریکیه گویند: ایمان مخلوق است.

ششم وهمیه گویند: فعلها ما را نیست.

هفتم رویدیه گویند: جهان منسوخ نشود.

هشتم ناکثیه [چایی: ناکسیه] گویند: روا باشد درنگ کردن به بیعت بر امامان یعنی پادشاهان. [در چایی: روا باشد جنگ کردن با امامان یعنی بر پادشاهان].

نهم متبریه: گویند هر که گناه کرد، توبه او قبول نشود. [در چایی: هر که گنهکار گشت کافر گشت توبه وی قبول نشود].

دهم قاسطیه: گویند کسب فریضه [است] و نکوهیده [دارند] زهد را.

یازدهم نظامیه گویند: خدای شیء نیست [که او را توان دیدن].

دوازدهم منزلیه گویند ما نمی‌دانیم که تقدیر کرده شده است بدی یا نه.

فصل ششم در بیان دوازده گروه جهمیه

بدین اسامی: معطلیه، مرابصیه [مترابصیه]، متراقیه، واردیه، حرقیه، مخلوقیه، غبریه، فانیه، زنداقیه، لفظیه، قبریّه، واقفیه. اما آنچه هر دوازده را اتفاق است این است: گویند ایمان به دل است جز [نه به] زبان، و عذاب گور و سوال منکر و نکیر و حوض کوثر و ملک الموت و سخن گفتن موسی را بحقیقت با خدای منکرند. و در آنچه اختلاف است اینست:

اول معطلیه گویند: نامهای خدای تعالی و صفات او مخلوق است. دوم مرابصیه گویند: علم و قدرت و مشیت مخلوق است، و خلق غیر مخلوق است. سیوم متراقیه [متراقیه] گویند خدای تعالی بر جای است. چهارم واردیه گویند: هر که در دوزخ رفت بیرون نیامد، و مؤمن در دوزخ نرود. پنجم حرقیه گویند که، اهل آتش چنان سوزند که از ایشان یکی هم در دوزخ نماند. ششم مخلوقیه گویند: قرآن مخلوق است.

هفتم غبریه گویند: محمد (ع ه م) حکیم بود نه رسول.

هشتم فانیه گویند که بهشت و دوزخ فانی شود. نهم زنداقیه گویند: معراج بجان بود نه بتن، یعنی جان بیغمبر در معراج رفته بود بی تن، و خدای تعالی را در دنیا دیده نشود، و قیامت را منکرند، و گویند عالم قدیم است، و معدوم شیء است. دهم لفظیه گویند: لفظ و ملفوظ هر دو یکی است، یعنی قرآن، سخن خواننده نه سخن خدای است، و ما میگوییم لفظ و ملفوظ قرآن از خدای تعالی است. یازدهم قبریّه گویند: عذاب گور را منکرند. [در چایی: عذاب قبر نیست بعد از مردن، یعنی ایشان عذاب و ثواب و پرسش را در گور منکرند]. دوازدهم واقفیه، گویند: در قرآن ما را توقف است، یعنی تأمل است، نگوییم که مخلوق است یا نه. [در چایی: در قرآن ما را ایستادن است، یعنی تأمل است، و نگوییم که مخلوق نیست].

فصل هفتم در بیان دوازده گروه مرجیه

بدین اسامی: تارکیه، شاییه [شانیه]، راجیه، شاکیه، بیهشیه [بهشمیه]، عملیه، منقوصیه، مستنیه، اثریه، بدعیه، مشبهه، حشویه. [اما آنچه هر دوازده را اتفاق است این است که گویند بعد از نماز فریضه ای نیست و هر که ایمان آورد و بعد از آن هرچه خواهد بکند باکی نیست. و در آنچه اختلاف است این است:]

اول تارکیه گویند که، بعد از ایمان چیزی دیگر فریضه نیست، هر که ایمان آورده بعد از آن هرچه خواهد بکند. [در چایی اصلا این عبارت نیامده و به جای آن این است: گویند: علم از برای جمع کردن دنیا باشد و عمل از برای نعمت عقبا. این همه به ترک باید کرد و در حضور با مولی مشغول باید شد]. دوم شاییه [شانیه] گویند که: هر که بگردد و لا اله الا الله بگوید، بعد از آن خواه طاعت کند خواه معصیت [زیان ندارد]. سیوم راجیه گویند بنده را به طاعت، مطیع نام کرده نشود، زیرا چه [= که] ممکن است بر خلاف گردد. [در چایی: بنده به فرمانبرداری به عالم صالح نام کرده نشود و به معصیت عاصی نام کرده نشود، زیرا که ممکن است خلاف هر دو باشد]. چهارم شاکیه گویند: ایمان شکر آرند در ایمان. [گویند: ما نمی‌گوییم از ایمان، زیرا که مستقیم نیست، لیکن هرچه گوییم از روح و عقل گوییم شاید، زیرا که ما شک داریم در ایمان زیرا ه متیقن نیست، لکن هرچه گوییم از روح و عقل گوییم زیرا که ایشان متصرف اند در وجود انسان].

پنجم بهشمیه گویند: ایمان علم است، هر که نداند جمله امرها و نهیها را، او کافر باشد.

ششم عملیه گویند ایمان عمل است.

هفتم منقوصیه: گویند ایمان زیادت و کم شود. [گویند: ایمان زیاده شود به لطف وی، و کم گردد به قهر وی، هیچ نوع بنده را مدخل نیست].

هشتم مستنیه گویند: من مؤمنم ان شاء الله.

نهم اثریه، گویند: قیاس باطل است، یعنی دلیل را نشاید.

دهم بدعیه گویند: فرمان برداری پادشاه بپاید کرد، اگرچه کناه کردن فرماید. [گویند: هر مشکلی نو که در جهان پیدا می شود بی خواست و ارادت او نیست، و هر پادشاه نو که پیدا می شود فرمانبرداری او بپاید کرد، اگرچه گنه کردن فرماید. یازدهم مشبهیه گویند: حق تعالی بیافرید آدم را بر صورت خویش.

دوازدهم حشویه گویند: واجب و سنت و نقل هر سه یکی است، زیرا چه [که] امر به یک لفظ است.

بیان هفتاد دو ملت [باطل این] بود [که کردیم].

اما امام ابوالقاسم رازی - رحمه الله - در رساله خویش هفت گروه دیگر بیان میکند، بدین اسامی هر یک را:

کرامیه، دهریه، حنابلیه، اباحتیه، باطنیه، براهیمه، اشعریه.

اول کرامیه گویند گمان برند که ایمان اقرار به زبان است و بس. قرآن محدث است. و مرده بنشیند در گور، گرفته شود، آنگاه

سوال گور پرسیده آید. و گویند معراج نردبانی بود از زر و نقره و یاقوت و مرجانی، و ولی را فاضلتر از نبی دانند. آنچه در **مصحفهاست حکایت قرآن است جز از قرآن**، و عرش جای [نشستن] خدای است؛ و خدای جسم است و راست شدن او بر عرش به کیفیت است، و ملک الموت عاجز شود و مانده گردد، و نور معرفت در دل و زبان مخلوق است و غیر آن، نی. و ایمان ما از روز میثاق باز است، و امام روا بود که قریشی باشد، و بیغمبر بنفس خویش حجت نیست بر خلق مگر به معجزه، و محمد خدای را به چشم سر دید در شب معراج، و گمان برند که عرش جای نشستن است، و کرسی جای دو پای؛ و از انبیا کفر و گناه آید، و کسب را واجب ندارند، نزدیک ضرورت [کذا] و تفکر در ذات و صفات جایز دارند. [بخش مهمی از این بند در متن چاپی نیامده، هرچند در پاورقی از یکی از نسخه ها مشابه این جملات آمده است. جمله اخیر هم چنین آمده است: و نیز دیگر تصور آن و تفکر در ذات و صفات خدای تعالی را جایز ندارند].

دوم دهریه گویند: طبعها را قدیم گویند و ستاره‌گان را عاقل [چاپی: فاعل] و مختار دانند؛ و خوابی که بینند آن را تعبیر حق ندانند [چاپی: دانند]، و در خدای و قرآن و صحابه و ستارگان تقدیر و قبله و محراب و طهارت و هم شک آرند.

سیوم حنابلیه گویند: من مؤمنم اگر خدای خواهد؛ و روا بود که بنده کافر باشد به نزدیک خدای و مؤمن باشد نزدیک خلق یا برعکس این؛ و **قرآن از مجرد حروف** است، و خالق را بخلق مانده کنند.

چهارم اباحتیه گویند: خدای دیده شود در دنیا، و ولی فاضل تر از نبی باشد، و مؤمنان را گناه زیان ندارد، و تکلیف بدوستی برداشته شود و ختم کار را نپرسند.

پنجم باطنیه گویند: احادیثی را که درو علامت قیامت است تأویل کنند.

ششم براهمیه گویند: رسالت را منکرند و گویند معجزه شمشیر است.

هفتم اشعریه گویند: عقل نوعی از نوعها [چاپی: علمهای] ضرورت است، و **اشعریه [از] فروع معتزله** آید.

و یک ملت دیگر امام اعظم ابوحنیفه کوفی - رحمة الله علیه - در **فقه اکبر** آورده است آن مجسمیه است که خدای تعالی را جسم گویند، و این ملت از فروع کرامیه است.

حاصل آنک هرچه مثل این ملتها باشد، از فروع این هفتاد و دو ملت باشد که نخست بیان کردیم، و هرچه مثل این اختلافهاست که بر [خلاف] مذهب سنت و جماعت است، از ملت‌های باطل است.

حق تعالی هیچکس را بر آن راههای کژ نرساند [در چاپی: بر آن راهها گذر نیارد] و همه را بر صراط مستقیم که شاه [راه است یعنی] سنت و جماعت است ثابت قدم دارد بحرمة النبی وآله اجمعین. تمت.

[در چاپی: تمام شد. کار من به نظام شد در وقت ظهر روز چهارشنبه پنجم شهر رجب المرجب 1137].